

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
مجموعه اشعار ملی و وطن دوستانه

«سرزمین ما»

فرق می کند که من شبیه تو

فکر می کنم یا نمی کنم

ولی

هرچه باشد این

برای هر دو مان

واضح و مشخص است

این که این زمین

سرزمین و میهن عزیزمان

مال من و توست

مال ماست

سرزمین ما

عشق

سرزمین ما

دوستی ست

میهن عزیز ما

...از خزر

از مزارع برنج

تا خلیج فارس تا گواتر

جاری است

بیستون و چلستون

مال ماست

دشت‌های بانه تال و دهگلان

ارس، کویر لوت، هیرمند

مال ماست

کرد و ترک و فارس یا بلوچ

فرق می‌کند؟

نه

ما کوه غیرتیم

زاگرس نماد ماست

میهن و وطن،

سرزمین

رمز اتحاد ماست

*حامد محقق

(عطر شهادت)

ما ملت حسین شجاع و دلاوریم

آینه‌دار عزت اولاد حیدریم

دشمن خیال کرده حریفش نمی‌شویم

هیئات با هجوم ستم کم بیاوریم

ریشه دوانده در دل ما اعتقاد ما

ای بادهای هرزه! درخت تناوریم

بر دوش ماست رایت آزادی بلند

حاجت به نزد اهل شقاوت نمی‌بریم

در لشکری که پیر و جوانش بسیجی است

از لاله‌زار سرخ شهادت معطریم

ما را جدا نمی‌کند از هم نفاق‌ها

وقتی به حکم آیه قرآن برادریم

*معصومه تو کلی

(برای وطن)

غصه‌هایی که «آرتین» دارد

همه از جنس درد «باوان» است

قاتل خنده‌های هر دو یکی‌ست

هدف این بار نام ایران است

...دم مغرب... حریم شاه چراغ

زائران، بی‌پناه کشته شدند

به کدامین خطای ناکرده؟

به کدامین گناه کشته شدند؟

به کدامین گناه، مام وطن

به جگر گوشه‌های خویش گریست

نه فقط کوچه کوچه شیراز

یک وطن در عزای خویش گریست

هدف این بار نام ایران است

نام مهسا بهانه است رفیق

...زاهدان و سنندج و تهران

مام میهن نشانه است رفیق

چشم گفتارهای آل یهود

می دود سمت سیستان عزیز

می کشد شعله در دل تهران

«داغ جان سوز» آرمان عزیز

اندکی بعد... غرش «قائم»

بانگ تکبیرمان جهان گیر است

بشتابید قدس منتظر است

بشتابید ناگهان دیر است

نام ایران چقدر بشکوه است

به دلیران پارس می ماند

خار چشم حرامیان شده است

این خلیجی که فارس می ماند

گوشه صحن ضامن آهو

مستجاب است هر دعای وطن

سر من نذر حضرت معشوق

دل من می‌رود برای وطن

*حسین علاء‌الدین

(شکوه باورم)

من آن سروم که دائم از خضوع خاک می‌خوانم

من آن رودم که مدیون محبت‌های بارانم

به صد نوجامه نفروشم لباس کهنه خود را

من آن پروانه‌ای هستم که پای شمع می‌مانم

هزاران لاله پرپر شد اگر امروز سرسبزم

یقیناً دسترنج باغبان را قدر می‌دانم

تمام ماه‌های سال فهمیدند حرفم را

که من دل‌بسته خردادم اما اهل آبانم

به فصل عاشقی ما رخ تاریخ زیبا شد

خوشم میراث‌دار سربلندی‌های دورانم

مخواه از من که با ظلمت سر یک سفره بنشینم

منی که سال‌ها هم‌سفره نور شهیدانم

نمی‌بیند شکوه باورم را عجز چشمانت

که من حتی فراتر از بلندی‌های جولانم

*محمود یوسفی

(حسینیة ایران)

هم وطن نقشه ایرانو بین

تا برات بگم کجایم الان

سرمون تو ابرای گیلانه

پاهامون تو آب گرم عمان

تو تموم شهرای این نقشه

دلمون مثل یه پازل، پخشه

می دونی معلم ما چی می گفت؟

دلو بخششم کنی، یک بخشه

دلی که می لرزه کرمانشاهه

دلی که می سوزه خوزستانه

اینو یادت باشه پاره تنم

اینا پاره تن ایرانه

دو برادر تو دل این نقشه ست

سیستان جفت بلو چستانه

این دیار ساده که می‌بینی

زادگاه رستم دستانه

ترک، لر، فارس، عرب، کرد، بلوچ

همهٔ اینا واسه ما یکی‌ان

زبون مشترک ما عشقه

قارداش و برار و کاکا یکی‌ان

هر یه شهری که توی این نقشه‌ست

یه خیابون تو دل تهرانه

میون دلای ما مرزی نیست

مرز دلتنگی ما مهراانه

مث فالیچهٔ کرمونی باش

قیمتی‌تر شو اگه پا خوردی

ارگ بم باش، مث مرد بمیر

اگه با یه زلزله جا خوردی

یه سی و سه پل بساز با عشقت

اگه بیبتون جدایی افتاد

باز کن پنجره شیرازو

تا بوی بهارِ نارنج بیاد

«جمله» یاشاسین آذربایجان

«یا شعار» هر بژی کوردستان

تو لغت‌نامهٔ ایرانی‌ها

همه‌شون یه معنی میدن: ایران

هم وطن! هر جای ایران رفتی

دیدي غم توی دلت می‌دارن

برو مشهد، همهٔ این شهرها

یه حسینیه تو مشهد دارن

*محمد حسین ملکیان

(برای میهن)

تنها خدا فهمیده عمق باورش را

خالی نکرده لحظه‌ای او سنگرش را

با خون دل همواره در حفظ وطن بود

تیری اگر حتی شکسته شهرش را

اندوه دوری و فراق و صبر بسیار

دنیا ندیده شکوه‌های همسرش را

بین هزاران نامه‌اش هرگز نمی‌گفت

اندوه‌ها و مشکلات دیگرش را

آرامش این خاک در دستان او بود

با جان و دل می‌خواست حفظ کشورش را

عمری برای میهنش مردانه جنگید

حالا وطن بر دوش دارد پیکرش را

هرگز نمی‌ارزید دنیا پیش چشمش
او از شهادت خواست مزد آخرش را

❖ الهام نجمی

«نبرد واپسین»

نگاه کن

دوباره اتفاق تازه‌ای

-که تازه نیست-

شرارهای فکنده بر وجود شهر

دوباره دست‌اژدهای رنگ‌رنگِ قهر

پیالهٔ شرنگِ زهر

نگاه کن

رسانه‌های شب‌مرام، بی‌درنگ، بی‌تفنگ، بی‌فشنگ، با سلاحِ پرهیاهویی به اسم شایعه،

گلوله‌های چند تکهٔ دروغ،

سیاه‌جامگانِ جبههٔ فریب،

صداقتِ چراغِ صبح را نشانه رفته‌اند

نگاه کن

نگاه تازه‌ای به روزگارِ هم سپید و هم سیاه کن

نگاهی از عمیقِ روشنی

!به سوی ماه کن

نگاه کن

من و تو در میانهٔ نبردِ واپسین عصر ایستاده‌ایم

نشانِ تیرهای زهربارِ مکر و حيله‌ایم

من و تو هم تبار و هم نژاد و هم عشیره‌ایم

من و تو ریشه‌دار در وجودِ خاکِ پاکِ این قبیله‌ایم

نگاه کن

که در کدام جبهه ایستاده‌ایم؟

که دل به صحبتِ کدام داده‌ایم؟

نگاه کن

به پرچمی که باشکوه و باوقار و استوار و جاودان

عَلَم شده‌ست در جهان

عَلَمِ شده‌ست در زمین و آسمان

نگاه کن

به پیشرفتِ لشکرِ خدا به قلبِ سرزمینِ کفر و کین

به نوجوانه‌های هستی‌آفرین

به صبرِ سرخِ آرمان و آرتین

به آرمانِ کودکانِ این بلندسُرمین

نگاه کن

به مادری که سال‌هاست

نگاه می‌کند به در

که شاید از عزیزِ او کسی بیاورد خبر

ولی...

نگاه کن

به دخترِ شهیدِ امنیت که سایهٔ سرش

برای انقلاب و کشورش

...مسیرِ آسمانِ عشق را - به اعتقاد - انتخاب کرد و رفت

...فرشتهٔ عروج را مجاب کرد و رفت

...که انقلاب کرد و رفت

نگاه کن

به سینهٔ تباہِ غرب

به کشتیِ به گل نشسته‌اش

به خنده‌های زهربارِ این فرشته پلید

به مشتهای محکمِ گره‌گره

که بر سر سیاه ابرهای سرد و سایه‌آوری فرود

که آسمانِ زندگی شود سپید

نگاه کن

که چشمِ آفتاب سوی کیست؟

نگاه کن که پرچمِ امید،

به دست کیست؟

نگاه کن که روشنِ امید بردمید

زمانِ دیگری رسید

نگاه کن

شکوهِ جاودان از آن ماست

زمان، زمان ماست

غرورِ بی‌کران از آن ماست

زمان، زمان ماست

...وطن

...وطن

...وطن

همیشه سربلند،

همیشه سرفراز،

همیشه پرچم سهرنگِ تو در اهتزار

همیشه پُرشکوه

همیشه برقرار

همیشه نامِ نامیِ تو غرقِ افتخار

*مرتضی کریمی قهفرخی

(درخت امید)

من از ریشه دواندن در دل این خاک خرسندم

از این تقدیر خوشحالم، ثناگوی خداوندم

خدا بذر وجودم را میان دشت ایران کاشت

به لطفی بی‌کران، در خاک حاصلخیز افکندم

مرا رویاند و رویدم، چه رشد حیرت‌انگیزی

که من، آن بذر کوچک، شد درختی که تنومندم

تمام برگ‌هایم سبز و تازه، سیب‌هایم سرخ

چه خوشبختم! چه سرسبزم! از این احساس می‌خندم

زنی ایرانی‌ام، در سرزمین خویش آزادم

به روی خاک حاصلخیز ایران نقش می‌بندم

✽فاطمه‌سادات پاد

وطن، عشق، آینده

(نامه‌ای به جوانان وطن)

امیدم به این شور و حال شماست

به فردای فرخنده‌فال شماست

همه شادی و شور و سرزندگی‌ست

نشاطی که در قیل و قال شماست

پر از جست‌وجوید و زاینده است

جوابی که در هر سؤال شماست

دلیرید و شیرید و چشمان ما

ثناگوی بازو و یال شماست

من از منظر چشمتان دیده‌ام

چه در خواب‌ها و خیال شماست

تنم گرچه فرسوده، دارم دلی
که هم‌قدّ و هم‌سنّ و سال شماست

افق‌های آینده تا بی‌کران
در این سرزمین زیر بال شماست

من و نسل من می‌رویم از جهان
وطن، عشق، آینده مال شماست

مجال من و ما گذر می‌کند
پس از چند روزی مجال شماست

که گفته‌ست خامان ناپخته‌اید
که آغاز اوج و کمال شماست

ولی جهد بیگانگان مدّتی‌ست
در این عرصه جنگ و جدال شماست

اگر رستم زال باشید او

همیشه به فکر زوال شماست

به دنبال نابودی این وطن

جنوب شما و شمال شماست

بدون وطن عشق و آزادی

خیالی خوش، اما مُحال شماست

امانت به دست شما این وطن

که باغی سراسر نهال شماست

به خون حفظ کردیم این خاک را

که مال شما و منال شماست

کنون پاس داریدش از جان و دل

که او پاسدار جلال شماست

اگر پاس دارید این باغ را

همه شیر مادر حلال شماست

وطن چشم امیدش ای سروها

به آگاهی و اعتدال شماست

*محمد رضا ترکی

(مرز پر گهر)

آسمانت گرفته رنگ خدا

از زمینت دمیده بوی شهید

گرچه زیباست صورتت چون ماه

بر دلت داغهاست چون خورشید

مردمت عاشقاند! عاشق تو

عاشقان سهند و الوندت

خون به پا می‌کنند روزی اگر

کم شود سنگی از دماوندت

پای عشقت همیشه سرداران

جان خود کرده‌اند ارزانی

آرش و اردشیر و رستم و سام

همت و صوفی و سلیمانی

سردی روزگار مانا نیست

آنچه گرم است تا ابد دم توست

بادها می‌روند و می‌آیند

آنچه پاینده است پرچم توست

آسمانت گرفته رنگ خدا

از زمینت دمیده بوی شهید

!آه! ای مرز پر گهر! ایران

آه! ایران من! سرای امید

*علیرضا نورعلی پور

(قرارگاه حسینی)

خدا کند پسر من تو را اسیر نیند

به روی پیکر تو ردّ خون و تیر نیند

...همیشه سبز و تناور، تو را جوان و دلاور

عصا به دست و تکیده، خزان و پیر نیند

جهان به همت و ایمان و بقچه‌های پر از نان،

شناسدت به همین‌ها و گوشه گیر نیند

هزار آیه باران، هزار سوره دریا

لب تو را به عطش هیچ کس کویر نیند

ستم کشیده و زانوزده مقابل ظالم

شیه دور رضاخان تو را حقیر نبیند

کجاست امنیت کودکم میان حرمها

چه لطمه‌ها که از این فتنهٔ اخیر نبیند

قرارگاه حسینی! بگو به دشمنت این را

به خواب هم دگر ایرانِ سر به زیر نبیند

*زهرا سپه‌کار

(این خاک پاک)

حاشا که با آشوب شوم و مکر ناکسها

این خاک پاک افتد به دست نامقدسها

خاکی که با بال کیوترهایمان فرش است

هرگز نگردد عرصه جولان کرکسها

با شور امواجی که در دریای طوفانیست

رو می شود همواره روح خواری خسها

رو می شود آن گونه که جهل ابوموسی

رو می شود آن گونه که آیین اشعثها

همواره با کهنه درخت فتنه می ماند

در سایه اش افتاده ها، بر شاخه نارسها

سرو بلند پرچم این خاک اما نه

هرگز نمی افتد به دست نامقدسها

*امیرحسین کمال زارع

(مثل کوه محکم باش)

دشت در دشت لاله روئیده، از دل داغ‌های سنگینت

آشیان پرنده‌هاست هنوز، گرمی پاره‌های پوتینت

گرچه انبوه دردهای غریب، مثل طاعون به جانمان افتاد

استواریم چون دژِ آلموت، در دل کوه‌های قزوینت

دشمنانت به زیرِ سر دارند، نقشه‌های جدید و پنهانی

آه! اما هنوز می‌ترسند، از کفن‌پوشی ورامینت

آه ای سرزمین بیژن‌ها! باز هم مثل کوه محکم باش

می‌رسد روز گار عشق و وصال، از پس خُده‌های گرگینت

با همان دست‌های زخمی خود، پرچم عشق را ببر بالا

میهن کاوه! سربندی کن، با همان پیشبند چرمینت

نه فقط کشور سیاوش‌ها، نه فقط زادگاه رستم‌ها

میهن پاک حاج قاسمی و یک جهان کرده است تحسینت

*مرضیه براتی

(مرهم عشق)

از جان برایت می‌نویسم خاک زرخیز

یک بار دیگر با تمام درد برخیز

در برگ‌ریزِ فتنه‌های استخوان‌سوز
برخیز و جانی تازه شو در جان پاییز

جانِ تمام مردهای سرزمینم
مام وطن! دل‌داده! دل‌دارم! دلاویز

ای بر تمام دردهامان مرهم عشق
ای شادی شب‌های غمگین و غم‌انگیز

خورشید از چشم تو دستی گرم دارد
دریا و باران از نگاه توست لبریز

با دشمنانِ چشم‌های پاک، دشمن
چشمان تو با پاکبازان صلح آمیز

دست از وجود و جانمان شستیم مادر
با جان فرزندان خود، با غصّه بستیز

یک بار دیگر با تمام درد برخیز

ای دامت سبز و سپید و سرخ زرخیز

*بتول محمدی

(حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ)

برای خاک، برای شرف، برای وطن

برای خون شهیدی که ریخت پای وطن

برای عزت ایران، برای ایرانی

که خطّ و خال نیفتد به جای جای وطن

برای آن همه خونی که ریخت بر این خاک

برای آن همه جانی که شد فدای وطن

«برای» گریه هر روز مادران شهید

برای حسرت بابای بیچه‌های وطن

«برای» فرخی» و «عشقی» و «نسیم شمال

برای بلبل مست غزل‌سرای وطن

برای ترک، عرب، لر، بلوچ، گیلک، کرد

برای هر که دلش می‌تپد برای وطن

برای هر که وطن را رها نکرد و نرفت

که گرد و خاک نگیرد پر قبای وطن

«برای جمله» «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ

چه بیش از این بنویسیم در ثنای وطن؟

برای این که بدانیم اوج خوش‌بختی است

که می‌شود ریه‌ها مان پر از هوای وطن

برای رقص جنون در میان آتش و خون

برای رد شدن از خویش در عزای وطن

برای این که اگر خسته شد، زمین نخورد

که شانه‌های من و ما شود عصای وطن

برای شاه‌رگ زیر تیغ رفته ما

اگر که خون بشود ضامن بقای وطن

برای این که اگر تن به تن کفن بشویم

مباد بر تن ما جامه عزای وطن

برای آن که می‌آید به یاری ایران

برای آخر شیرین ماجرای وطن

***مجتبی خرسندی**

(بید واحده)

گرچه زخم بی‌شمار از ابتلا داریم ما

غم نباشد مرهم از لطف خدا داریم ما

کشتی ما می‌رسد آخر به لنگرگاه امن

چون که در موج حوادث ناخدا داریم ما

در غبار فتنه‌ها کی راه را گم می‌کنیم

تا که پیش رو چراغ کربلا داریم ما

انتظاری نیست از بیگانه جز نامردمی

شکوه‌ها از دست مشتی آشنا داریم ما

کرد و ترک و لر، بلوچ و ترکمن، فارس و عرب

زیر یک پرچم به وحدت یکصدا داریم ما

آن که محکم بر دهان ظلم و استکبار زد

با «ید واحد» به جز ایران کجا داریم ما؟

با ولایت عهد بستیم و به نقد جان خود

بر همان عهد الستی جمله پاداریم ما

تا نیاید مهدی موعود عالم درهم است

بر ظهور حضرتش دست دعا داریم ما

*کمیل کاشانی

(ای وطن)

ای بی‌قرار، ای غم سرشار، ای وطن

ای زخم خورده از در و دیوار، ای وطن

چادر نمازِ خونیِ گلدار، ای وطن
شمشیرِ در نیام گرفتار، ای وطن
تاریخِ موبه‌مو شده تکرار، ای وطن

این شعر نیست، این غم آتش گرفته‌ای ست
این اشک نیست، زمزم آتش گرفته‌ای ست
این شکوه نیست، پرچم آتش گرفته‌ای ست
این خیمهٔ محرم آتش گرفته‌ای ست
..آتش تو را مباد سزاوار، ای وطن

در عین سرو بودنِ خود، سایه افکن است
در اوج سربلندی و عزت، فروتن است
کاری که در رشادت مردان میهن است،
چیزی شبیه حضرت عباس بودن است
برخیز پا به پای علمدار، ای وطن

گاهی اگر به دشت، نسیم ملایم
مانند کوه در شب طوفان مقاومیم

تا زنده‌ایم، ریشه‌کنِ ظلم و ظالمیم

یک انتقام سخت، بدهکار قاسمیم

ای داغدارِ قافله‌سالار، ای وطن

معشوق را شکفته و خندان که دیده است

خندان میان خیل سواران که دیده است

از سمت جاده‌های خراسان که دیده است

این قدر کوچه‌های چراغان که دیده است

چشم‌انتظارِ لحظهٔ دیدار، ای وطن

***مهدی جهاندار**

(شکوفاتر)

بینه شکست و باز، زیباتر شد
دریا که به صخره خورد، دریاتر شد
هر زخم که با تبر به این سرو زدند
آن زخم جوانه زد، شکوفاتر شد

*فائزه امجدیان

(این خاک همیشه سبز...)

خون، گل شد و خاک لاله کاری شده است
جوشیده و یک چشمه جاری شده است
این خاک همیشه سبز را می بینی
با خون شهید آبیاری شده است

*سیدعلی نقیب

(فردای روشن‌تر)

به خون غلتیده کشور را نمی‌خواهی تو، می‌دانم

پراز خشمی، پراز خشمم، پریشانی، پریشانم

پریشان مثل جمع ماست، زلف تو رها در باد

چه آشوبی‌ست در دل‌ها، ز دست فتنه‌ها فریاد

تو می‌خواهی رهایی را، ولی پایان راهت چیست؟

بین دشمن هجوم آورده، تازه اول بازی‌ست

برای زن، همان زن، که اسیر دست داعش‌هاست

و هر آن، آرزوی مرگ در چشمان او پیداست

برای زندگی، فواره‌ی خون، تیر رگباری

برای کودک پرپر شده، غم‌های تکراری

در آن، رگبار تیر و خشم، آزادی نمی‌خواهد

زنی که کودکش پرپر شده، شادی نمی‌خواهد؟

!نمی‌خواهی تو این‌ها را برای کشورت، هرگز

!نمی‌خواهی اسارت را برای خواهرت، هرگز

تو سربازان کشور را، بدون سر نمی‌خواهی

تو خاکت را میان شعله، خاکستر نمی‌خواهی

چه خوشحال است، بی‌بی‌سی از این دعوای بین ما

من و تو با همیم اما! به کوری «من و تو»ها

تبر در دست اگر داری، نزن بر ریشه خاکت

که دشمن‌شاد خواهی شد قسم بر چشم نمناکت

میان این همه دشنام، از دشمن مشو غافل

مبادا گم شود حق در میان این همه باطل

قوی باشیم اگر، امن و امان می‌ماند این کشور

به دست تو، به دست ماست، آن فردای روشن‌تر

*فاطمه معصومه شریف

(خانه یعنی وطن)

دست‌هایم به روی تو باز است، تا زمانی که عمر امان بدهد

چه نیازی به اینکه نامحرم، به تو آغوش رایگان بدهد

پارهٔ جان و ساقهٔ تُردَم، قد بکش، گل بده، بهاری باش

نکند پاسخ سؤالت را، رنگ و وارنگی خزان بدهد

سر سجاده، زیر چادر من، خانه‌ات را دوباره برپا کن

خانهٔ عشق و اعتقادت را، نتواند کسی تکان بدهد

درد دل کن همیشه می‌شنوم، غم اگر داشتی خریدارم

نگذاری تمسخر دستی، اشک‌های تو را نشان بدهد

خانه و خانواده‌ات اینجاست، ما تو را عاشقانه می‌خواهیم

نکند نور چشم این خانه، دل خود را به این و آن بدهد

خانه با قلب‌های ما گرم است، سر سفره کنار هم شادیم

نفروشی کرامت خود را، بی‌طمع کی غریبه نان بدهد؟

!خانه یعنی وطن عزیز دلم، وطن آغوش مادر است آری

عاقل آخر نمی‌تواند که خانه را دست دشمنان بدهد

***سعیده کرمانی**

(لشکر آماده)

هرچند دشوار است، راه ساده‌ای دارد

آبادی این خاک حتماً جاده‌ای دارد

هر چند دشمن روی میزش کینه می چیند

غوغا برای هیچ و... فکر ساده‌ای دارد

از گردباد حادثه هرگز نمی‌ترسیم

وقتی وطن هر جای خود دل‌داده‌ای دارد

در این زمانه، روزهای سختی و تحریم

این خاک در خود مردم آزاده‌ای دارد

با شور می‌خواند تمام چاوشی‌ها را

هر بار پیروزی فوق‌العاده‌ای دارد

ما می‌توانیم و همیشه سرفرازانیم

باغ شهیدان لشکر آماده‌ای دارد

*الهام نجمی

هر چند دشوار است، راه ساده‌ای دارد

آبادی این خاک حتماً جاده‌ای دارد

هر چند دشمن روی میزش کینه می‌چیند

غوغا برای هیچ و... فکر ساده‌ای دارد

از گردباد حادثه هرگز نمی‌ترسیم

وقتی وطن هر جای خود دلداده‌ای دارد

در این زمانه، روزهای سختی و تحریم

این خاک در خود مردم آزاده‌ای دارد

با شور می‌خواند تمام چاوشی‌ها را

هر بار پیروزی فوق‌العاده‌ای دارد

ما می‌توانیم و همیشه سرفرازانیم

باغ شهیدان لشکر آماده‌ای دارد

*الهام نجمی

(ایران من)

می‌دونی واسه چی تو رو می‌خوام؟

می‌دونی من چرا دوست دارم؟

چرا اون وقتایی که غمگینم

سر روی شونه تو می‌ذارم؟

با خودت فکر می‌کنی گاهی

چرا پابند عشق و احساسم؟

چرا هر جا که اسمت و می‌برن

اینقده غیرتی و حساسم؟

شده اصلاً به بار بگی واسه چی

من باید علّت سؤالت شم؟

چرا وقتی که می‌وزی با نسیم

نمی‌تونم که بی‌خیالت شم؟

شده حتی یه بار به خاطر تو

نذارم جونم و کف دستم؟

سینه‌مو شد برات سپر نکنم؟

شده حتی یه بار بگم خسته‌م؟

نشده تا همیشه هم نمی‌شه

مگه دل‌کندن از تو آسونه

هر کی یک بار عاشق تو شده

بی‌خیالت باشه؟! نمی‌تونه

عشقِ روزای بچگی‌می تو

خیلی ساله بهت وفادارم

تو یه عُمره عزیز جون منی

من یه عمره که دوستت دارم

وسط سینه سه رنگ تنت

لاله روییده بس که خون دادیم

کم نداشتیم و کم نمی‌داریم

پای عشقت همیشه ایستادیم

*محسن ناصحی

(ایران من)

ایران من! ای مرز تو آن سوی جیحون

باشد همیشه حُسنِت افزون تر از افزون

باشد به میل روزهایت روزگاران

باشد به کام مردم تو چرخ گردون

در مسجدی فیروزه‌ای بانگ اذانت

..هر صبح و ظهر و مغرب آهنگی ست موزون

خاری اگر رفته‌ست در پایت غمی نیست

با دست مردانت شد از پای تو بیرون

با مردمی هر روز بیش از پیش عاشق

عمرت گذر کرده‌ست از هشتاد میلیون

ای خاطرات جبهه در قلب تو جاری

ای جسم پاک سربهداران در تو مدفون

افتاده در جانم دوباره شور آروند

پیچیده در گوشم خروش رود کارون

بر سینه‌ات صدها هزاران جای ترکش

..شد دامت با خون شیران تو گلگون

باشند در دوزخ همانانی که دادند

..خاک عزیزت را به دست دشمن دون

صدبار مردی از غم استان بحرین

دلخون شدی دلخون شدی دلخون دلخون

امروز اما فتنه‌هایی تازه داری

طوری که مثلش را ندیدی تا به اکنون

سرخ و سفید و سبز را دیدی در آتش

این بار از فرزند خود خوردی شیخون

هرگز نبخش آن دست‌هایی را که دادند

دست خیانت‌کاری خود را به صهیون

هی پشت هم افسوس خوردی آه و افسوس

انداخت اهریمن به جانت سحر و افسون

از پا نیفتادی ولی باز ایستادی
یکدم نشد با فتنه فردای تو مفتون
بادا که باشی تا ابد آباد و خرم
هرگز مبادا لحظه‌ای باشی تو محزون

سیده فرشته حسینی

(تا صبح ظهور...)

تا دست عدو شود از ایران کوتاه
تا کور شوند بددلانِ بدخواه
تا صبح ظهور با ولی می‌مانیم
«لا حول و لا قوة الا بالله»

یوسف رحیمی

(جمهوری اسلامی ما)

پس نیک سرانجامی ما خواهد ماند

ننگ تو و خوش‌نامی ما خواهد ماند

می‌میری و ویرانی تو خواهد مُرد

جمهوری اسلامی ما خواهد ماند

*حامد اهور

(وطنم)

!وطنم! ای شکفته در فریاد

!چشم‌هایت به عشق، روشن باد

تویی آن تیغِ آبدیده که شب

برق آن را نمی‌برد از یاد

آبروی بهارها با توست

همچنان ایستاده‌ای در باد

نازم آن خاکِ آسمانی را

به شمارِ ستاره‌ها گُل داد

::

!زخمیِ جنگِ نابرابرِ کین

از تو دشمن چه دیده غیرِ شکست

آنک از چله آمدی بیرون

حکمِ پایانِ تیرگی در دست

چشم در چشمِ روشنی بگذار

شب اگر راهِ رفتنت را بست

سدّ راه تو نیست بحران‌ها

با تو باید به آسمان پیوست

*مرتضی حیدری آل‌کثیر

(اقتدار)

اقرار کن بلندی این اقتدار را

این انقلاب مستمر ریشه‌دار را

بشکن طلسم ظلمت و از نور دم بزن

با چشم خود بین قسم آشکار را

باید به تنگ‌چشمی دشمن نشانه رفت

فرّ و شکوه این همه نقش و نگار را

مرگا به ما اگر که به ضحاک‌ها دهیم

این سرزمین رستم و اسفندیار را

ای کوه با شکوه! چه غم سنگ می‌خوری

می‌پوشی این چنین به تن خود وقار را

::

بهمن اگر چه سرد؛ ولی نیمه‌های آن

حس می‌کنم طراوت فصل بهار را

*محمد حسین بیات‌لو

(در اوج)

در جوش و خروش است چنان خون شهید

کابوس شب است همچنان این خورشید

جمهوری اسلامی ما در اوج است

«تا کور شود هر آن‌که نتواند دید»

*حسین زرنقی

(کبوترها)

دوباره در سرم افتاده باورها به جان هم

و افتادند جوهرها و دفترها به جان هم

من و تو هر دو در یک آسمان در حال پروازیم

گره خورده‌ست جان ما کبوترها به جان هم

به رغم این همه نیرنگ ما سرباز یک راهیم

نمی‌افتیم هرگز بین سنگرها به جان هم

به زیر پرچمی واحد همه آیات قرآنیم

نمی‌افتیم با آشوب کافرها به جان هم

قسم خوردیم دست از یاری هم بر نمی‌داریم

قسم خوردیم آری ما برادرها به جان هم

*سیدعلی نقیب

(برای وطن)

دادیم دستامونو به دستای هم

تا اینجای راهو باهم اومدیم

نمی‌ذاریم این خونه و بیرونه شه

ما رو قلبمون عکس ایران زدیم

وطن خونه‌مونه براش جون می‌دیم

بذار هی شعارای منفی بدن

امید قوت غالب تو رگ‌های ماست

کی گفته اینا حامیای ززن؟

منم زن، منم زندگی، من امید

منم مادر و قهرمان و پناه

منم اونکه تا قله‌ها میرسه

تویی که نشستی لبِ پرتگاه

بلوچ و عرب، کرد و لر، ترک، فارس

ما ایرانو با همدیگه ساختیم

شدیم سد راهِ غم و غصه‌ها

بذاریم جدامون کنن، باختیم

زن و مرد و پیر و جوون یکدلیم

زن و مرد و پیر و جوون با همیم

برای وطن، عشق، آزادی

روی زخم هم، این روزا مرهمیم

اگر گرد و خاکه کمی این مسیر

غمی نیست، این راهِ آبادیه

ما دربند قفل و قفس نیستیم

که آزادی شرطِ آزادیه

چقد سخته گرگِ به گله زده

بگه واسه گله دلم سوخته

چقد کرکسِ مرده‌خوار این روزا

به زخم وطن چشماشو دوخته

*فاطمه سادات مظلومی

(چشمه خورشید)

موجیم، پرخروش و روان ایستاده‌ایم

باغیم و روبه‌روی خزان ایستاده‌ایم

یک عمر در مقابل طوفان فتنه‌ها

چون کوه با تمام توان ایستاده‌ایم

غافل نمی‌شویم دمی از دسیسه‌ها

ما مثل تیر پشت کمان، ایستاده‌ایم

بار نهال و نخل کهنسال ما یکی‌ست

با ریشه‌ایم و پیر و جوان ایستاده‌ایم

در ما شکوه نعره‌الله اکبر است

مثل مناره‌های اذان ایستاده‌ایم

همواره زنده‌ایم و دمام تپنده‌ایم

باور مکن که از ضربان ایستاده‌ایم

گفتند با گذشت زمان خسته می‌شوید

ما روی شانه‌های زمان ایستاده‌ایم

دشمن به نیش و دوست به زخم زبان زند

با هر چه نیش و زخم زبان، ایستاده‌ایم

دشمن خیال خواری ما را به گور بُرد

تا مرگ پای عزت‌مان ایستاده‌ایم

گاهی همین گذشتن ما ایستادگی‌ست

وقتی گذشته‌ایم ز جان ایستاده‌ایم

گاهی خروش و گاه سکوت است رزم ما

یعنی که آشکار و نهان ایستاده‌ایم

ما عاقبت به چشمهٔ خورشید می‌رسیم

هر لحظه هر کجای جهان ایستاده‌ایم

وطن زخمی اما زنده‌است هنوز

وطن رمز پیروزی این روزاست

ما با همدیگه فرق داریم ولی

وطن خونه‌مونه، وطن مال ماست

***هادی ملک‌پور**

(وطن)

نشسته رنگ پرچمت به جان شعر من وطن

تو با منی که عاشقت شدم بگو سخن وطن

رسا صدایت ای همیشه سبز تا ابد بهار

به دور از صلابت تو پیچ پیچ لجن وطن

پرید تا عقاب سرسپید تو از آشیان

هزار قلب مرده یافت شوق پرزدن وطن

رهاست بر تن تو سرخ‌رود خون عاشقان

چه زخم‌ها که داری از نبردها به تن وطن

چه خارها خلیده در دل بزرگت ای عزیز

چه پنجه‌ها که بر تنت دریده پیرهن وطن

که رفته خون ز حنجر فدائیان تو ولی

نرفته چکمه حرامیان بر این چمن وطن

همیشه سرو قد تو بلند و باشکوه باد

هماره دشمنان هرزه تو ریشه کن وطن

اگر چه ساکنتم، اگر بخوانی‌ام، بخوانمت

دوباره زخمه‌ای به تار جان من بزن وطن

طنین نام تو ز تار و پود جان من بلند

وطن وطن وطن وطن وطن وطن وطن وطن

*حامد اهور

(صحن جمهوری اسلامی)

مرگِ راحت کجا پروانه کجا؟

باید از عشق علی گُر بگیری

باید از جام بلا، جام جنون

هرچی پیمونه میدن پُر بگیری

مدعی صدتا و مجنون یکیه

آره مجنون شدن و ساده نگیر

میدون عشق علی که بازی نیست

!مرد میدون شدن و ساده نگیر

مرد میدون شدن و یاد می گیری

اگه یاد شهدا باشی فقط

همه دنیا میشه سرباز خودت

اگه سرباز خدا باشی فقط

این خودِ مدرسهٔ عشقه، بیا

عشغو اینجا می تونی یاد بگیری

پای این مکتب اگه زانو زدی

یاد می گیری برا حیدر بمیری

اگه عاقبت بخیری رو می خوای

از کلاس شهدا عقب نمون

!این همه کتابا رو خوندی، قبول

یه وصیت نامه هم یه بار بخون

علم شیعه تو ایران، باید

سپر بلا ی این علم بشیم

حاج قاسم وصیت کرده به ما

که مدافعان این حرم بشیم

خدا رو هزار هزار مرتبه شکر

خاک ایران حرم امام رضاست

نقطه به نقطه این خاک عزیز

صحن جمهوری اسلامی ماست

داود رحیمی

(وطنم)

وطنم نام بلندت گل امید من است

شادیات عید من و مهر تو خورشید من است

تنت از جور زمان زخمی و رنجور مباد

عطر باغ گل سرخ از نفست دور مباد

جان و جانان منی مهر درخشان منی

زنده با نام توأم عشق من ایران منی

در تو زادیم و به لبخند تو شادیم وطن

دلت آسوده که ما مرد جهادیم وطن

دلت آسوده که ما طفل دبستان توایم

در خط همت و آوینی و چمران توایم

آب و آیینۀ من مهر تو در سینۀ من

وطنم هر وجب از خاک تو گنجینۀ من

شور صد خاطره در چشم تر ماست هنوز

مرد جنگیم و شهادت هنر ماست هنوز

دل ما زنده به نام شهدای تو وطن

سر ما در هوس کرب و بلا تو وطن

*ناصر حامدی